

کندوکاوی در کیفیت زندگی با تحلیل حق زنان به زندگی شهری

زهرة دودانگه*

چکیده

پژوهشگران جنسیت چنین می‌انگارند که ایده «حق به شهر» باید درباره زندگی شهری زنان بازتعریف شود، زیرا به‌رغم تأکید بر حق همه ساکنان، تفاوت‌های میان آنها از جمله تفاوت‌های جنسیتی را نادیده گرفته است. بر مبنای چنین گزاره‌ای، این مقاله به بازخوانی آن دسته از آثار و تجربه‌های مهمی پرداخته که حق به شهر را از دریچه مفهوم جنسیت کاویده‌اند و آن را با مفهوم کیفیت زندگی زنان در شهر پیوند داده‌اند. بدین منظور، پس از مرور ایده «حق به شهر» نزد هانری لوفور، ابتدا تعریف «حق زنان به شهر» و ابعاد مفهومی آن بر اساس اثر پژوهشی فنستر بررسی شده است. سپس مدل‌های مفهومی گیلروی و بوث که برای کیفیت زندگی زنان در محلات شهری تدوین شده‌اند مطالعه شده و ارتباط معنایی آنها با ایده «حق به شهر» کاویده شده است. گام بعدی مروری بر تجربه انجمن زنان کوی سیزده‌آبان بوده است. نهایتاً با تحلیل دستاوردهای مجموع آثار کوشش شده تا مفهوم «حق زنان به شهر» در قالب لایه‌های سه‌گانه بازتعریف شود. این لایه‌ها به ترتیب حول مفاهیم «دسترسی»، «خلاقیت» و «مشارکت» شکل گرفته‌اند و هر یک معیارها و الزاماتی زنانه دارند.

کلیدواژه‌ها

حق زنان به شهر، کیفیت زندگی شهری، دسترسی، خلاقیت، مشارکت

مقدمه

هانری لوفور^۱ در طرح ایده «حق مشخص به شهر مشخص^۲» یا «حق به شهر» آن را نوعی از حق به زندگی شهری می‌داند که نوسازی و دگرگون شده است. او چنین استدلال می‌کند که برای دستیابی به این حق باید فرم‌ها، عملکردها و ساختارهای شهر (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره) و نیازهای اجتماعی^۳ ملازم زندگی شهری در حیطه تفکر نظری بازتعریف شوند. لوفور بر این نیازهای اجتماعی، نیاز به فعالیت خلاقانه، نیاز به خلق اثر، نیاز به اطلاعات، نمادگرایی، تخیل و بازی^۴ را می‌افزاید که می‌توانند کم یا بیش بر تقسیم‌تکه‌تکه^۵ وظایف [روزانه] فائق شوند (Lefebvre, 1996: 147). در واقع، او یکی از موانع مهم تحقق ایده حق به شهر را تکه‌تکه بودن ساختار شهر و در نتیجه گسیختگی زندگی شهری می‌داند که بخشی از آن به سبب مداخله علمی تکه‌تکه است که قابلیت سنتز^۶ ندارند (ibid, 148).

لوفور در خلال این نقد عمده توجه خود را به زندگی کارگران معطوف می‌کند. او با اشاره به ساخت شهرهای خوابگاهی (Lefebvre, 1991)، کارگران را «قربانی تفکیک، طردشده از شهر سنتی و محروم از زندگی شهری موجود یا ممکن» (Lefebvre, 1996: 146) می‌داند که از نیازهای اجتماعی و همچنین از نیازهای خاص خود به خلاقیت بازمانده‌اند و در متن فضایی تکه‌تکه، در اسارت روزمرگی میان کار و فراغت (برای تجدید نیرو) به سر می‌برند. بر همین اساس، لوفور طبقه کارگر را تنها عامل، حامل و پشتیبان تحقق ایده حق به شهر می‌داند (ibid, 158). این تأکید و توجه خاص لوفور به طبقه کارگر مورد نقد برخی پژوهشگران اعم از محققان حوزه جنسیت قرار گرفته است. استدلال این محققان آن است که در ایده

1- Henry Lefebvre
2- the right to the city

۳- به‌عزم لوفور، تا آن زمان، صرفاً آن دسته از نیازهای فردی که جامعه مصرف‌گرا آنها را تأیید می‌کند مورد توجه جامعه قرار گرفته بودند. او در تعاریف خود نیازهای اجتماعی را متعارض و مکمل می‌داند و آنها را چنین برمی‌شمارد: امنیت و شکفتن، اطمینان خاطر و ماجراجویی، سازماندهی کار و فراغت، نیاز به امور پیش‌بینی‌پذیر و امور پیش‌بینی‌ناپذیر، نیاز به همسانی در عین تفاوت، نیاز به انزوا و رویارویی، نیاز به مبادله و سرمایه‌گذاری، نیاز به استقلال (و حتی تنهایی) و ارتباط و همچنین نیاز به چشم‌اندازهای کوتاه‌مدت و بلندمدت (Lefebvre, 1996: 147).

4- play
5- fragmented
6- synthesis

حق به شهر، تفاوت میان جنسیت‌ها و نظام قدرت مردسالارانه نادیده انگاشته شده است. از جمله توی فنستر^۷ (Fenster, 2005) عقیده دارد که لوفور به‌رغم توجه به مفهوم سکونت و حق ساکنان به شهرشان «نسبت به آثار روابط قدرت جنسیتی بر احقاق حق زنان به شهر بی‌اعتناست» (ibid, 218). این پژوهشگران حتی به‌طور خاص شهرهای خوابگاهی حومه را از منظر جنسیتی نقد می‌کنند، چنان‌که ایلای زارتسکی^۸ این گونه از سکونتگاه را به این دلیل که زن را در قلمرو خصوصی محدود می‌کند و فراغت‌ش را به تماشای تلویزیون تنزل می‌دهد، نقد می‌کند (تانگ، ۱۳۸۷: ۱۱). در نتیجه، زنان نیز از منظری دیگر درون ساختار شهری تکه‌تکه دچار روزمرگی شده‌اند و به تعبیر آنتونی گیدنز^۹ آنها هم در «موقعیت‌های ظالمانه‌ای» (گیدنز، ۱۳۹۲: ۲۶-۲۷) قرار دارند که انتخاب شیوه زندگی دلخواه برایشان به‌شدت دشوار می‌شود. بنابراین لازم است که تفاوت میان ساکنان شهر از جمله تفاوت‌های جنسیتی آنها را از نظر دور نداشت و مفاهیم سه‌گانه زیر را - که لوفور در تعریف حق کارگران به شهر به آنها توجه کرده است - برای دیگر ساکنان شهری مانند زنان مورد بازاندیشی قرار داد:

- دسترسی به امکان‌هایی برای رفع نیازهای فردی و اجتماعی
- برآوردن نیازهای خاص خلاقانه
- بر عهده گرفتن نقشی لازم در تحقق ایده حق به شهر
بر این اساس، مقاله حاضر بر آن است تا مروری به دست بدهد از کوشش‌هایی که برای بسط ایده حق به شهر - در حوزه نظری و عملی - بر پایه مفهوم جنسیت و زندگی شهری زنانه صورت گرفته است.

۱- بازخوانی جنسیتی توی فنستر از ایده حق به شهر

توی فنستر در پژوهش خویش از ایده حق به شهر بعضاً با عنوان حقوق شهروندی یاد می‌کند (که البته این خود نیازمند تأمل و نقد است) و در بازتعریف ابعاد

7- Tovi Fenster
8- Eli Zaretsky
9- Anthony Giddens

حق زنان به زندگی شهری به نوعی به مفاهیم مربوط به کیفیت زندگی شهری می‌پردازد. او این ابعاد را در دو مقوله طبقه‌بندی می‌کند:

۱. حق استفاده کامل از فضای شهری در زندگی روزمره: در این باره فنستر از «احساس راحتی»^۱ زنان در استفاده روزمره از فضا سخن می‌گوید و آن را با احساس تعلق به محیط پیوند می‌دهد: «حق استفاده از شهر و حق تعلق در هم تنیده شده‌اند. در حقیقت، امکان استفاده روزانه از فضاهای شهری حسی از تعلق به شهر را ایجاد می‌کند» (ibid, 222). از دیدگاه وی، احساس تعلق با استفاده روزمره از فضا پیوند دارد و نوع استفاده از فضا نیز ریشه جنسیتی دارد و به تقسیم کار در خانه وابسته است: «زنان کسانی هستند که در سراسر جهان مسئولیت مراقبت و رفع نیاز اعضای خانواده را بر عهده دارند، چه خود به تنهایی و چه با کمک سایر زنان. برای تحقق این وظایف، حق آنها به استفاده باید محفوظ باشد، به گونه‌ای که بتوانند سر کار بروند، خرید کنند، فرزندانشان را برای خدمات آموزش و سلامت با خود ببرند و وظایف اجتماعی و خانوادگی خود را انجام دهند» (ibid, 223). در واقع، فنستر ادعا می‌کند که به سبب این وظایف روزمره است که زنان، به‌ویژه زنان خانه‌دار و مادران، نسبت به محیط احساس تعلق بیشتری دارند: «زنان متعددی که با آنها گفت‌وگو کردم می‌گفتند که پس از مادر شدن احساس وابستگی بیشتری به محیطشان می‌کنند. مادران جوان که در خانواده مسئولیت بازتولید را دارند هوشمندانه‌تر از قبل شروع به استفاده از فضای نزدیک خانه‌شان می‌کنند... [در حالی که] مردانی که با آنها صحبت کردم نگفتند که پدر شدن آنها شاخص مهمی در رشد احساس تعلقشان یا تغییر الگوی استفاده‌شان از محیط محسوب می‌شود» (ibid, 223). در این میان، موضوعی که فنستر محل احساس راحتی در استفاده فضای شهری و مسبب حذف زنان از شهر می‌داند وجود ترس است. «ترس در استفاده فضاهای عمومی، به‌ویژه خیابان‌ها، حمل و نقل عمومی و پارک‌های شهری، چیزی است که زنان را

1- sense of comfort

از دست‌یابی به حق زندگی شهری بازمی‌دارد» (ibid, 224). در این باره، او به‌ویژه تسلط گروه‌های اجتماعی مردانه در پارک‌ها و وسایل حمل و نقل عمومی را با استناد به داده‌های میدانی مورد تأکید قرار می‌دهد. ۲. حق مشارکت یا حق ساکنان برای داشتن نقش محوری در تصمیم‌گیری درباره تولید فضای شهری: از دیدگاه فنستر حق مشارکت به معنی «حق بر عهده گرفتن نقشی مهم در تصمیماتی است که در هر مقیاسی (ملی، استانی و محلی) متوجه تولید فضای شهری است» (ibid, 226). از سوی دیگر، به باور او، در ساختار موجود زنان کمتر از مردان در امر مشارکت فعال هستند. او استدلال می‌کند که ساختارهای موجود دموکراسی با ارائه تعریفی جهانی و یکسان از شهروندی سبب قدرت گرفتن برخی مردم و مورد تعدی واقع شدن برخی دیگر می‌شود، و زنان در کنار بسیاری از گروه‌های اجتماعی در دسته دوم قرار دارند. به نظر فنستر، مشارکت در طراحی فضا، نظارت بر فضا و انتخاب چگونگی مکان زندگی در ایجاد احساس تعلق نقش دارد و باید برای این امر به سازوکاری نهادی اندیشید. «هر چه مردم انتخاب‌های بیشتری داشته باشند احساس تعلقشان نیرومندتر می‌شود... واضح است که هر چه مقیاس کوچک‌تر باشد مردم بالقوه انتخاب‌های بیشتری می‌کنند. بر این اساس، مردم ناحیه‌ای را انتخاب می‌کنند که دوست دارند در آن زندگی کنند و به آن تعلق داشته باشند» (ibid, 228). نکته جالبی که فنستر در باب مشارکت مطرح می‌کند این است که نمی‌توان فضای خانگی و فضای عمومی را از یکدیگر جدا کرد. او با اشاره به نقل قول‌هایی از زنان و مردان به این نتیجه رسیده است که «از منظر جنسیت، حق به فضای عمومی شهر پیوند تنگاتنگی با حق به فضای خصوصی دارد و این دو از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند... در بسیاری موارد، روابط قدرت پدرسالارانه است که حق به شهر، هم در مقیاس خانه و هم در مقیاس شهر را نقض می‌کند» (ibid, 229). او ادامه می‌دهد که حق تعلق از منظر جنسیت بسیار به دسترسی و کنترل منابع حتی در

فضای خصوصی و صمیمانه‌ای چون خانه بستگی دارد. «قدرت نظارت و سازماندهی فضای خانه بر مبنای نیازها چیزی است که سبب احساس تعلق بیشتر به خانه شده و موجب می‌شود مردم با فضای عمومی بیشتر احساس پیوند داشته باشند» (ibid, 228). او می‌کوشد فضای خصوصی و عمومی را در قالب یک کل منسجم ببیند و با استناد به نقل قول‌هایی از زنان نشان دهد که نظارت زنان بر مدیریت و طراحی یک فضا، از جمله فضای خصوصی، چگونه بر احساس تعلق آنها به محل سکونتشان تأثیرگذار است. در مجموع، آرای فنستر را می‌توان در قالب نمودار زیر جمع‌بندی کرد:

نمودار ۱. جمع‌بندی آرای فنستر



تدوین: نگارنده

۲- مدل مفهومی کیفیت زندگی زنانه در محلات شهری

بسیاری از مطالعات دربارهٔ حق زنان به شهر در سطح محله موضوعیت می‌یابند، یعنی بستری که عمدهٔ تجربیات زیستهٔ زنان در آن رقم می‌خورد. تفاوت عمدهٔ این مطالعات با سایر پژوهش‌های شهرسازانه رویکرد یکپارچه‌نگر آن به زندگی روزمرهٔ شهروندان و گذر از بخشی‌نگری است. لزوم تلفیق نیازها و ابعاد زندگی روزمره در محل سکونت نکته‌ای است که این مطالعات بر آن پای می‌فشارند. این رویکرد درست در ادامهٔ نقدی است که نظریه‌پردازان انتقادی، از جمله لوفور، بر تکه‌تکه شدن زندگی روزمره در فضای شهری وارد می‌کنند، و همچنین خوانشی دیگر از مقولهٔ کیفیت دسترسی به خدمات و فرصت‌ها در آرای فنستر است.

از جملهٔ این مطالعات، پژوهش رز گیلروی^۱ و کریس بوث^۲ دربارهٔ زندگی روزمره در فضاهای محلی با تأکید بر مفهوم جنسیت است. آنها در مقالهٔ خود به نام «ساختن زیرساختی برای زندگی‌های روزمره»^۳ در پی ارائهٔ مدلی دربارهٔ تحقق یافتن حق زندگی در فضای محلات شهری هستند. آنها تلاش دارند از دیدگاه بخشی‌نگر به سوی واقعیت و تجارب حقیقی زندگی روزمره گذار کنند. بنا بر نظریه‌ای که این دو تن ارائه داده‌اند فضاهای تک‌منظوره و تک‌کارکردی باید کنار گذاشته شوند و زیرساخت جدیدی برای زندگی روزمره ارائه شود. ایدهٔ آنها دربارهٔ فضاهای زندگی روزمره، فضاهایی است که به نقش‌ها و فعالیت‌های چندگانه

پاسخ دهد. «ما به‌عنوان افراد باید کار و تفریح خود، زندگی کاری و زندگی خانوادگی و امر عمومی و خصوصی را به‌عنوان کلیت یک زندگی در خود درآمیزیم. یک دستگاه ذهنی جدید که فضا را بر مبنای اصول مختلف سازمان می‌دهد مستلزم آن است که انعطاف خدمات ایجاد کند» (Gilroy & Booth; 1999: 308). آنها در مقالهٔ خود مدلی مفهومی از زیرساخت زندگی روزمره ارائه داده‌اند که با مدل بخشی‌نگر سنتی متفاوت است. در این مدل قلمروهای جدیدی از زندگی روزمره بازشناسی و معرفی شده‌اند. این قلمروها شامل لذت و شادمانی^۴، مسکن و محله^۵، گذران معاش^۶، منابع حمایتی^۷

1- Rose Gilroy
2- Chris Booth
3- Building an Infrastructure for Everyday Lives
4- enjoyment
5- home & neighborhood
6- making ends meet
7- Sources of Support

نمودار ۲. چارچوب زندگی روزمره



منبع: Gilroy & Booth, 1999

خواسته‌ها، ترجیحات، انتخاب، مشارکت در تصمیماتی که افراد، خانه و اجتماع را تحت تأثیر قرار می‌دهد (ibid, 349).

«درون این [مدل] فرد یا خانواده با ویژگی‌هایی مانند سن، جنسیت، سلامتی، وضعیت اجتماعی-اقتصادی مرکزیت دارد. چارچوب یادشده مکانیسمی را فراهم می‌کند برای درک رابطه میان این ویژگی‌های ذاتی و پنج قلمرو کلیدی که عناصر برابر، مجزا و به هم پیوسته تلقی می‌شوند و همراه با یکدیگر کیفیت زندگی را حمایت می‌کنند» (ibid, 350). در سال ۲۰۰۸، گیلروی این چارچوب را بسط و محله یا واحد همسایگی را در مرکزیت این مدل قرار می‌دهد، با این دلیل که برای بسیاری از مردم قلمروهای گذران معاش، لذت و شادمانی، قدرت بیان و تصمیم‌گیری و منابع حمایتی درون قلمرو مسکن و واحد همسایگی جای گرفته است. «برای بعضی از افراد، محیط زندگی بسیاری از منابع لازم را برای سایر قلمروها فراهم می‌کند. این امر در هماهنگی با رویکردهای بوم‌شناسی انسانی است که مردم را هم شکل‌دهنده محیط و هم شکل‌یافته از محیط می‌انگارند» (ibid, 349).

حال از نظر اسپیک، این مدل که در آن مفهوم محله/واحد همسایگی محوریت یافته است - برخلاف مدل پیشین - مشخصاً زندگی زنانه را بازمی‌نمایاند، «چرا که به مکانی فیزیکی مرکزیت می‌بخشد که زنان در آن زندگی روزانه خویش را سپری می‌کنند و از دنیای ادراک‌شده‌ای که به لحاظ اقتصادی مولد است رانده شده‌اند» (ibid, ۳۴۹). در واقع، این مدل توصیف صریح‌تری از محیطی است

و قدرت بیان و تصمیم‌گیری^۱ هستند. هدف از تعریف این قلمروها، عرضه زیرساخت و فضاهایی با نقش‌های چندکارکردی برای زندگی روزمره است. ویژگی‌های این مدل شناسایی ارتباط زیرساخت‌ها، رویکرد از پایین به بالا، تأکید بر محیط‌زیست، مشارکت با استفاده‌کنندگان در خدمات‌رسانی و غیره ذکر شده که با رویکرد سنتی - که تخصص‌محور است، بر ابعاد فیزیکی و اقتصادی فضا تأکید می‌کند و از تجربه‌های زیسته مردم فاصله می‌گیرد - متفاوت است.

سوزان اسپیک^۲ محقق دیگری است که در مقاله خود با موضوع «برنامه‌ریزی برای نیاز فقیرای شهری» مدل گیلروی و بوث را مبنای تحلیل خویش قرار می‌دهد و آن را در نسبت مستقیم با مفهوم کیفیت زندگی می‌داند که لزوماً دارای بار جنسیتی نیست. به‌زعم اسپیک، به‌رغم اینکه گیلروی و بوث مدل خود را در نسبت با جنسیت تدوین کرده‌اند، قلمروهای روزمره‌ای که در این مدل ارائه شده است «به همه گروه‌های اجتماعی فارغ از جنسیت، درآمد، سن، موقعیت یا زمینه فرهنگی مرتبط است» (Speak; 2012: 348). سوزان اسپیک در بسط این مدل برای هر یک از قلمروهای یادشده مصادیقی را ذکر کرده است:

- لذت و شادمانی: منابع و امکانات برای کنش متقابل اجتماعی، اجتماعی کردن، فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی
- خانه و واحد همسایگی: مسکن و واحد همسایگی پیرامون، محیط، امکانات و خدمات آن (مانند خرده‌فروشی و خدمات درمانی) فرصت‌های امرار معاش
- گذران معاش: خدمات و کالاهای روزانه قابل استطاعت (مانند غذا، و حمل و نقل)، فعالیت‌ها و مشاغل درآمدزا
- منابع حمایتی: دوستان و خانواده، شبکه اجتماعی، خدمات قانونی، گروه‌های اجتماعی و داوطلبانه
- قدرت بیان و تصمیم‌گیری: فرصت ابراز

1- having a say
2- Suzanne Speak

نمودار ۳. مرکزیت واحد همسایگی در رویکرد زندگی روزمره



منبع: Gilroy, 2008

که به زعم فنسטר مادران با انجام فعالیت‌های روزانه مختلف در آن، به آن احساس تعلق می‌کنند. اتکا به چنین مدلی به‌ویژه درباره سکونتگاه‌های حومه‌ای دور از مراکز اشتغال - که بسیاری از زنان آن خانه‌دار بوده و در سپهر خصوصی دچار انزوا شده‌اند - اهمیت دارد. لذا، در مطالعه و برنامه‌ریزی فضای سکونتگاه‌های شهری، مدل یادشده می‌تواند مبنایی باشد برای پیوند شادمانی و لذت از حضور در فضاهای همگانی، خدمات روزانه قابل دسترس و انعطاف‌پذیر، فضاهای چندکارکردی، گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی داوطلبانه در بستر محله و سکونتگاه، با این هدف که خروج زنان از انزوای حوزه زندگی خصوصی را سهولت بخشد و آنها را به ایفای نقش‌های چندگانه خلاق در قلمرو عمومی تشویق کند.

۳- مروری بر یک تجربه عملی: انجمن زنان کوی سیزده‌آبان^۱

تجربه کوی سیزده‌آبان تهران ابتدا با هدف بهبود شرایط زندگی کودکان از سوی مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا آغاز شد. اما این فرایند، به دلیل پیوندی که زندگی کودکان با زندگی مادران یا زنان خانواده دارد، به برنامه‌ای مشارکتی تبدیل شد که علاوه بر کودکان، زنان و دختران را نیز به صورتی فعال درگیر فرایند بهبود شرایط زندگی در این محله کرد. نقطه آغاز برنامه‌های مشارکتی این مؤسسه به میانه دهه هفتاد بازمی‌گردد، یعنی زمانی که ستاد شهر سالم از سوی شهرداری تهران برای اجرای پروژه شهر سالم در این کوی مشغول فعالیت بود. مسئله بنیادینی که زمینه‌ساز شروع این برنامه شد کثرت

۱- برای نوشتن این بخش، از کتاب آموزش انسان را آزاد می‌کند» و سایت رسمی «مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا» بهره گرفته شده است.

کودکان خردسال کوی سیزده‌آبان و فقدان امکانات آموزشی در این محله برای آنها بود، به گونه‌ای که هیچ‌یک از کودکان زیر شش سال از هیچ آموزشی برخوردار نبودند و تنها سرگرمی‌شان بازی در کوچه و خیابان بود.

مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا، با برخورداری از حمایت ستاد شهر سالم، کار خود را با ارائه ایده‌های متفاوت آغاز کرد. مهم‌ترین مشکل در آغاز کار، فقدان امکانات برای تأسیس مهدکودک با ظرفیتی معادل تعداد کودکان زیر شش سال این محله بود (۲۰ درصد از جمعیت ۳۵ هزار نفری محله). به این علت، ایده آموزش این کودکان کاملاً متفاوت با آموزش‌های کلاسیکی ارائه شد که تاکنون شناخته شده بود. به این اندیشیده شد که از فضای عمومی محله برای آموزش کودکان استفاده شود، یعنی مربی‌های مهد بتوانند از فضای باز محله برای آموزش کودکانی که در کوچه‌ها بازی می‌کنند، بهره ببرند. نام این ایده «طرح مربیان سیار» بود. و ناگفته نماند که پیش از اجرا انتقادات و نگرانی‌های بسیاری درباره انجام این کار وجود داشت.

به هر صورت، طرح یادشده ابتدا با دعوت از مربیان مهد کلید خورد. این مربیان که در مهدکودک‌های معمول و در فضایی سرپوشیده و رسمی تر کار کرده بودند این پیشنهاد را نپذیرفتند. از این رو، طرح مربیان سیار بر آموزش زنان و دختران داوطلبی که ساکن کوی بودند، تکیه کرد. پس از اتمام دوره آموزش، طرح در روزهای نخست خود، در پارک گلگون کوی سیزده‌آبان و با وسایلی که در اختیار مربیان گذاشته شده بود، همراه با نقاشی و قصه‌خوانی و بازی با کودکان آغاز شد. پس از دو هفته و با استقبال غیرمنتظره کودکان، مربیان در فضای محله و در فضاهای سبز مجاور کوچه‌های مسکونی تقسیم شدند. در هر پارک زیراندازی پهن می‌شد و کودکان این امکان را داشتند که با اختیار خود از هشت صبح تا دوازده ظهر نزد مربیان بیایند و طبق میلشان فعالیت‌های خلاقانه و آموزشی انجام دهند.

تداوم طرح مربیان سیار و ارتباط نزدیک با کودکان، مسئولان برنامه را با ابعاد دیگری از زندگی آنان آشنا کرد. آنها با دیدن کودکانی که تنبیه فیزیکی می‌شدند

به این اندیشیدند که آموزش کودکان بدون آموزش خانواده‌ها به نتیجه مطلوبی ختم نخواهد شد. به این دلیل تلاش برای ارتباط با مادران آغاز شد، اما این فرایند نیز دشواری‌های خود را داشت، زیرا مادران تمایلی به برقراری ارتباط و مشارکت در جلسات نداشتند. ولی فعالان مؤسسه از شیوه‌های گوناگونی برای شکستن این مقاومت و علاقه‌مند کردن این مادران استفاده کردند و بالاخره موفق شدند. در نهایت، جلسات آموزش مادران با موضوع چگونگی ارتباط با کودکان و نیازها و حقوق آنها آغاز شد و این برنامه‌ها نیز همگام با طرح مربیان سیار ادامه یافت. طبق این طرح، ۲۵۰ تن از مادران تحت آموزش قرار گرفتند و استقبال خوبی از این برنامه‌ها کردند. به تدریج، مشارکت مادران در برنامه‌های یادشده به اندازه‌ای عمیق شد که خودشان برای پیدا کردن مکان مناسب داوطلب شدند و خواستند مسئولیت برگزاری برنامه‌ها را نیز بر عهده بگیرند.

طی دوره‌های آموزشی مشارکتی برای مادران، به ایده‌هایی در زمینه نیاز مادران و کودکان محله دست یافته شد. این ایده‌ها به سه دسته کلی تقسیم می‌شود: ۱- توانمندی اقتصادی مادران سبب می‌شود بخش قابل توجهی از درآمد خود را برای آموزش کودکان و رفع نیازهای خاص آنها در این زمینه صرف کنند. ۲- تغذیه کودکان در مدرسه سالم نیست و مادران می‌توانند در سالم‌سازی آن نقش مهمی ایفا کنند. ۳- سلامت مادر و کودک در دوره بارداری و پس از آن در رابطه تنگاتنگی قرار دارد و نمی‌توان به هیچ‌یک از این دو بی‌توجه بود. بر اساس این ایده‌ها برنامه‌های زیر اجرا شد:

■ تعاونی کتاب‌های پارچه‌ای: در سال ۱۳۷۹، که سال سوم تجربه مشارکتی کوی سیزده‌آبان بود، مادران به فکر درآمدزایی و عرضه کارهای دستی خود در بازار افتادند و در ابتدا به سراغ دوخت انواع عروسک، جامدادی، دم‌کنی و... رفتند. پیشنهاد مؤسسه این بود که آنها عروسک‌های نمایشی، عروسک‌های انگشتی یا کتاب‌های پارچه‌ای تولید کنند تا به راحتی به فروش بروند یا امکان فراهم کردن فضای فروش برایشان

میسر باشد. این حرکت همزمان شد با اولین نمایشگاه کتاب‌های لمسی و کتاب‌های پارچه‌ای که با مشارکت مؤسسه و شورای کتاب کودک برگزار شده بود. مجموعه این کتاب‌ها دید خوبی را به این گروه از زنان داد و این فکر را پیش آورد که آنها می‌توانند تولیدکنندگان این نوع محصولات باشند. اما مؤسسه، با این ایده که نمی‌خواست کارفرمای زنان محله باشد، پیشنهاد داد که زنان یک تعاونی مستقل تشکیل بدهند و خود مسئولیت برنامه را بر عهده بگیرند. روند شکل‌گیری تعاونی برای زنان فرایند بسیار ارزشمندی بود که بخشی از رشد و ارتقای همه‌جانبه زنان محله محسوب می‌شد. در این روند مقدار سهم، تعداد سهام‌گذاران، وظایف و مسئولیت‌ها تعیین شد. در ابتدا زنانی وارد کار شدند که با خیاطی آشنا بودند یا چرخ‌خیاطی‌هایی مناسب داشتند. هر یک از زنان در خانه کارها را می‌دوخت و در اختیار مؤسسه قرار می‌داد. در سال‌های بعد، با حمایت مؤسسه و ستاد شهر سالم امکان خریداری چرخ‌های بهتر، فراهم کردن مکان ثابت و یافتن بازارهای دائم فروش میسر شد. در حال حاضر، تعاونی کتاب‌های پارچه‌ای هر سال نزدیک به هزار جلد کتاب و عروسک پارچه‌ای تولید می‌کند و دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان تاکنون دو محصول آن را به‌عنوان کتاب برگزیده انتخاب کرده است.

■ تعاونی آشپزخانه محلی: یکی دیگر از مسائلی که مؤسسه به آن توجه داشت تغذیه کودکان محله بود، زیرا اولاً بخش بزرگی از بچه‌های محله از غذاهای صنعتی مانند نوشابه‌های گازدار، تنقلات صنعتی، غذاهای حجیم‌شده و کنسروها استفاده می‌کردند و ثانیاً الگوی تغذیه خانواده‌ها بسیار محدود بود و گاه مقاومت‌هایی برای پذیرش غذاهای جدید همچون غذاهای گیاهی وجود داشت. به علت محدود بودن توان اقتصادی خانواده‌ها تصمیم گرفته شد، علاوه بر تداوم برنامه‌های آموزشی درباره الگوهای تغذیه‌ای خوب، مادران در زمینه تولید غذاهای سالم و ارزان قیمت برای کودکان فعالیت کنند. برای این کار ابتدا مؤسسه پژوهش‌هایی میدانی برای شناخت الگوی تغذیه اهالی انجام داد و همچنین درباره قیمت

۱- در کتاب آموزش انسان را آزاد می‌کند (صفحات ۸۴ تا ۹۳) نمونه‌هایی از تکنیک‌های ابتکاری فعالان برای جذب و جلب اعتماد مادران شرح داده شده است.

تقلات روزانه بچه‌ها دست به برآورد زد. سپس گروهی از مادران داوطلب شدند تا بتوانند غذاهای سالم را تولید کنند و در اختیار خانواده‌ها و کودکان قرار دهند و بر این اساس طرح آشپزخانه محلی شروع شد و خیلی زود مورد استقبال قرار گرفت. همچنین زنان خود برای پیدا کردن مکان مناسب آشپزخانه دست به کار شدند. یکی از خانه‌های محله به این منظور انتخاب شد و مادران با حمایت ستاد شهر سالم توانستند آن را اجاره کنند. آنها ابتدا فعالیت خود را با تهیه غذاهای ساده و سالم مانند آش و لقمه‌های ارزان قیمت برای بوفه‌های مدارس آغاز کردند. بچه‌های مدارس از این لقمه‌های سالم و ارزان قیمت بسیار استقبال کردند. پس از مدتی آشپزخانه موفق شد سفارش‌های بیشتر و بزرگ‌تری را آماده کند. همچنین آشپزخانه محلی موفق شد در اولین سمینار علمی-آموزش پیش از دبستان با همکاری یونیسف و دانشگاه بهزیستی (۱۳۸۰) مواد غذایی خود را به فروش برساند و از آن پس بسیاری از سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی علاقه‌مند شدند که میان‌وعده یا نهار خود را از این آشپزخانه تهیه کنند. آشپزخانه محلی هم‌اکنون نیز فعالیت دارد و علاوه بر توانمندی مالی زنان، جریانی فرهنگی ایجاد کرده است.

■ خانه مراقبت برای مادران باردار: خانه مراقبت برای مادران باردار یکی از طرح‌های ابتکاری مؤسسه بود که ملهم از برنامه بین‌المللی مادری ایمن^۱ بود. از سال ۱۳۸۰ دوره‌های مختلفی برای مادران باردار تدارک دیده شد که یکی از مهم‌ترینشان توجه به نیازهای عاطفی مادران باردار بود. بر این اساس تصمیم گرفته شد که کلینیکی چندمنظوره برای حمایت از مادران باردار راه‌اندازی شود و در آن نیازهای بهداشتی، تغذیه‌ای، عاطفی و حتی مراقبت‌های دوره بارداری مورد توجه قرار گیرد. حتی به این اندیشیده شد که مادر باردار بتواند در آنجا کتاب بخواند، روی ارتباطات خود کار کند و از گروه‌های حمایتی استفاده کند. مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا این طرح را برای یونیسف نیز فرستاد و یونیسف برای پرداخت هزینه یک نفر مسئول طرح به مدت یک سال اعلام آمادگی کرد. همچنین ستاد

شهر سالم ساختمانی را در اختیار این طرح قرار داد. خانه مراقبت برای مادران باردار در اردیبهشت ۱۳۸۲ رسماً افتتاح شد و فعالیت‌های خود را آغاز کرد. این خانه مراقبت به‌عنوان مرکزی برای مشاوره و آموزش در زمینه نیازهای بهداشتی، تغذیه‌ای و عاطفی مادران باردار تعریف شده بود، اما در حوزه درمان یا به‌عنوان زایشگاه فعالیت نمی‌کرد. از جمله فعالیت‌های این مرکز عبارت بود از برگزاری هر نوع کلاس و دوره آموزشی که مادران نیازمند آن بودند، مشاوره برای کسانی که تمایل به شرکت در کلاس نداشتند، راه‌اندازی کتابخانه، آموزش همسران، تغذیه رایگان و مناسب برای مادران باردار، کمک به تعدادی از مادران که سوءتغذیه شدید داشتند، استقبال از مادرانی که وضع حمل کرده بودند، تشکیل گروه‌های حمایتی برای مادرانی که پس از زایمان نیاز به کمک داشتند، برگزاری تورهای یک‌روزه به‌منظور گردش‌های گروهی کوتاه‌مدت، و برگزاری میهمانی‌های ویژه مادران. در نهایت، پس از تغییر مدیریت ستاد شهر سالم در سال ۱۳۸۳ و پس گرفتن مکان‌هایی که در اختیار مؤسسه قرار داده شده بود، فعالیت خانه مادران باردار متوقف شد.

لازم به ذکر است که مؤسسه توانست تا حدی مشارکت مردان محله را نیز جذب کند. مسئله‌ای که سبب آغاز این ارتباط شد تغییر سبک زندگی زنان و توانمندی آنها بود. از این رو، احتمال آن می‌رفت که چنین تحولی در زنان در عرصه زندگی خصوصی و ارتباط با همسرشان تأثیرات نامطلوبی بگذارد. لذا آگاهی مردان از کیفیت مشارکت همسرانشان در این فرایند و همراهی آنها لازم به نظر رسید. همچنین پس از مدتی خود ساکنان محله، به‌ویژه زنان، کاملاً درگیر اداره فعالیت‌های مشارکتی در محله‌شان شدند و این جریان تاکنون ادامه پیدا کرده است. این زنان توانستند با حمایت مؤسسه کارهای دیگری نیز انجام دهند. از جمله این کارها اجرای طرح جاده‌های امن به نفع کودکان در کوی سیزده‌آبان و نیز برگزاری برنامه‌های آموزشی برای زنان در محله هرندی تهران (۱۳۸۷) بوده است که هم‌اکنون نیز ادامه دارد. برای جمع‌بندی تجربه مشارکتی کوی سیزده‌آبان می‌توان از الگوهایی بهره گرفت که در بخش‌های پیشین

1- safe motherhood (1998)

مقاله از آنها سخن رفت. طبق طبقه‌بندی فنستر می‌توان گفت که این برنامه هم در بُعد دسترسی به خدمات و فرصت‌ها و هم در بُعد مشارکت در ایجاد این خدمات و فرصت‌ها موفق بوده است و نهایتاً حس تعلق به محیط زندگی روزمره را برای زنان به همراه آورده است. اما به‌طور دقیق‌تر می‌توان طبق مدل مفهومی گیلروی به نتیجه‌گیری دقیق‌تری از این تجربه رسید:

۱- لذت و شادمانی: فراهم آمدن بسترهایی برای ارتباطات زنان محله در قالب فعالیت‌های چون کار در آشپزخانه محلی و کارگاه کتاب پارچه‌ای، تعامل در خانه بارداری، کتابخوانی جمعی و سفرهای یک‌روزه همگی امکاناتی برای کنش و فعالیت اجتماعی محسوب می‌شوند که می‌توانند ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی و فراغتی داشته باشند.

۲- گذران معاش: از وجوه مهم این برنامه، توجه به استطاعت و استقلال مالی زنان بود که تأثیر مستقیمی بر بهبود وضع زندگی کودکان داشت. بر این اساس، تعاونی‌های یادشده با کمک خود زنان راه‌اندازی شدند و تاکنون موفق عمل کرده‌اند. ضمن آنکه قابل استطاعت بودن خدمات روزانه از اهداف بنیادین این تجربه بود، چنان‌که آموزش رایگان و تغذیه ارزان برای کودکان و همچنین ارائه خدمات بهداشتی رایگان به زنان محله در دستور کار قرار گرفت.

۳- منابع حمایتی: این تجربه، شبکه اجتماعی فعالی از زنان به وجود آورد که نقش حمایتگری مؤثری در محله دارد. همچنین با فراهم کردن امکان مشارکت مردان در فعالیت‌های انجمن، بستر حمایت خانوادگی از زنان فعال را فراهم آورد. این به‌نوعی یکپارچه دیدن قلمرو خصوصی و عمومی است که فنستر از آن سخن گفته است.

۴- قدرت بیان و تصمیم‌گیری: می‌توان گفت که مهم‌ترین دستاورد تجربه زنان کوی سیزده‌آبان تحقق مشارکت موفق و مداوم زنان بوده است، تا جایی که اداره امور به کلی به آنها سپرده شده است و حتی این زنان در گستردن تجربه خویش در سایر محلات ایفای نقش می‌کنند.

در پایان باید اشاره کرد که همه این موارد درون یک محله یا واحد همسایگی رخ داده است. به بیان دیگر،

زنان این محله، درون فضای سکونت روزمره‌شان، آمیزه‌ای از وظایف مادری و خانه‌داری، اشتغال و درآمدزایی، فراغت و ارتباطات و مشارکت اجتماعی را تجربه می‌کنند که خود راهگشای خلاقیت و رها شدن از چرخه ملال‌آور روزمرگی است.

۴- جمع‌بندی: لایه‌های کیفیت زندگی شهری زنانه بر اساس ایده حق به شهر

در این مرور نظری، معرفی کلی ایده حق به شهر، نقد آن از دریچه جنسیت و رابطه آن با کیفیت زندگی زنان در محلات شهری مورد توجه قرار گرفت و بر اساس آن مدلی نظری و تجربه‌ای عملی بررسی شد. در مجموع، کلیه این آرا و اقدامات نشان می‌دهد که حق زنان به زندگی حول مفاهیم مشخص و هم‌پوشانی شکل گرفته است. این مفاهیم عبارت‌اند از

۱- دسترسی به منابع و امکانات برای رفع نیازهای فردی

و اجتماعی که به تعبیر لوفور بنیان انسان‌شناسانه دارند.

۲- غلبه بر تفکیک کار کردها و گسیختگی وظایف روزانه در زندگی شهری، با در هم آمیختن قلمرو فعالیت‌ها در محیط زندگی روزمره (محله) که زمینه را برای فعالیت‌های خلاقانه فراهم می‌کند.

۳- فراهم آوردن بستری برای ایفای نقش کنشگران در تحقق حقشان به شهر و زندگی شهری، که لوفور آن را از رهگذر جنبش‌های کارگری میسر می‌دید، ولی در پژوهش‌های زنانه در قالب مشارکت زنان برای شناسایی و حل مسائل مطرح شده است.

در مجموع هر یک از این موارد سه‌گانه لایه‌ای از مفهوم حق زنان به زندگی شهری را شکل می‌دهند که در ادامه به‌عنوان نتیجه‌گیری به ترتیب با عنوان دسترسی، خلاقیت و مشارکت مورد بحث قرار می‌گیرند.

الف) لایه اول: دسترسی

در مطالعات جنسیت مفهوم دسترسی صرفاً به معنای همجواری فیزیکی نیست. همان‌گونه که در پژوهش فنستر دیده شد، دسترسی بستگی مستقیمی به وجود امنیت و نبود ترس دارد. همچنین در تجربه کوی سیزده‌آبان دریافت شد

که عاملی چون محدودیت مالی زنان می‌تواند در عدم دسترسی آنها به منابع و فرصت‌ها نقش مؤثری داشته باشد. بر اساس این مباحث می‌توان تعریفی سه‌جانبه از مفهوم دسترسی ارائه کرد:

- دسترسی فیزیکی: وجود مابه‌ازای فضایی کافی برای

نیازهای زنانه

- امنیت: استفاده از امکانات شهری بدون ترس از خطر

بالقوه یا واقعی

- هزینه: امکان استفاده از فضای شهری با توجه به میزان

قدرت یا محدودیت مالی زنان

ب) لایه دوم: خلاقیت

لایه دوم فراتر از بحث دسترسی صرف مطرح می‌شود، و آن توانایی فرد برای در اختیار داشتن همزمان عرصه‌های مختلف زندگی در محل سکونت خویش است. این موضوع به‌ویژه در مدل مفهومی گیلروی مورد توجه قرار گرفت و در تجربه کوی سیزده‌آبان نیز مشاهده شد: زنان کوی سیزده‌آبان با کارهای مشارکتی‌شان همزمان مسئولیت‌های زنانه خود را در مراقبت از فرزندان انجام می‌دهند، ارتباطات اجتماعی‌شان را رشد می‌بخشند، اوقات فراغت خود را با کارهای هنری پُر می‌کنند و برای خویش درآمدزایی می‌کنند و اشتغال دارند؛ و همه این موارد در محل زندگی‌شان اتفاق می‌افتد. در واقع، محل سکونت این زنان کانونی است که خلاقیت در آن اتفاق می‌افتد و فرد را از دایره روزمرگی رهایی می‌بخشد، تا جایی که تمایل دارند محلات دیگر تهران را نیز در تجربه خلاقانه خویش سهیم کنند. این لایه از مفهوم حق به شهر را می‌توان پاسخی به بحث تکه‌تکه شدن زندگی روزمره در شهر مدرن دانست که نظریات انتقادی آن را به چالش کشیده‌اند.

ج) لایه سوم: مشارکت

همان‌گونه که لوفور که درباره پویایی گروه‌های اجتماعی به‌ویژه طبقه کارگر سخن گفته است، فنستر و گیلروی از نیاز به وجود یک سازوکار نهادی برای فعال شدن زنان در تصمیم‌گیری صحبت کرده‌اند. در این باره فنستر به‌ویژه بر پیوستگی قلمرو خصوصی و عمومی تأکید کرده است. این پیوستگی را از دو جنبه می‌توان مورد توجه قرار داد: اولاً زنانه که در خانه کمتر تحت تعدی جنسیتی باشند و از قدرت

نظارت و تصمیم‌گیری بیشتری برخوردار باشند مشارکتشان در حوزه عمومی نیز افزایش می‌یابد. ثانیاً زنان، به‌ویژه مادران یا زنان خانه‌دار، عموماً به عضویت در انجمن‌هایی تمایل دارند که با دغدغه‌ها و امور روزمره‌شان ارتباط داشته باشد. به عبارتی، نوع مشارکت و فعالیت زنان باید پیوستگی خود را با قلمرو خانه حفظ کند، چنان‌که این دو جنبه، هر دو، در تجربه کوی سیزده‌آبان قابل توجه بود.

منابع:

- تانگ، رزمی. (۱۳۹۱). نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی. ترجمه منیژه نجم‌عراقی. ج ۲. تهران: نشر نی.
- سایت رسمی مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا. دسترسی در: <http://koodakandonya.org>
- عظیمی، ناصر. (۱۳۹۱). «آموزش انسان را آزاد می‌کند (طرح مشارکتی مراقبت از رشد و تکامل کودکان در محله سیزده‌آبان تهران)». تهیه‌کننده: مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا. تهران: نشر کارگاه کودک.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۲). تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید. ترجمه ناصر موفقیان. ج ۸. تهران: نشر نی.
- Fenster, T. (2005). "The Right to the Gendered City: Different Formations of Belonging in Everyday Life". *Journal of Gender Studies* 14 (3): 217-231.
- Gilroy, R., & Booth, C. (1999). "Building an Infrastructure for Everyday Lives". *European Planning Studies* 7 (3): 307-324.
- Gilroy, R. (2008). "Places that Support Human Flourishing: Lessons from Later Life". *Planning Theory & Practice* 9 (2): 145-163.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*. Translated by Donald Nicholson-Smith. UK: Blackwell.
- Lefebvre, H. (1996). *Writings on Cities*. Translated and Edited by Eleonore Kofman, and Elizabeth Lebas. UK: Blackwell.
- Speak, S. (2012). "Planning for the Needs of Urban Poor in the Global South: The Value of a Feminist Approach". *Planning Theory* 11 (4): 343-360.

An Investigation into the Quality of Life, Based on the Analysis of Women's Right to the City

Zohreh Dodangeh

Abstract

Gender researchers argue that the idea of the right to the city needs redefinition based on the concept of gender and reality of women's urban life, due to its shortcoming to recognize gender differences. The present article aims at investigating significant theoretical and practical works, which have explained, and analyzed women's quality of urban life based on the idea of the right to the city. After a review of Henry Lefebvre's concept, the article has focused on 1- research of Tovi Fenster on the right to the gendered city, 2- the conceptual model of Gilroy and Booth on women's quality of life in neighborhoods and 3- a prominent practical experience (13 Aban Women's Association). In conclusion, women's right to the city should be considered in three main levels, each with specific feminine criteria and requirements: accessibility, creativity and

participation.

Key words

Women's Right to the City, Quality of Urban Life, Accessibility, Creativity, Participation